



## خارجی-کویر-روز

نور آفتاب درحال تابیدن بر زمین سوزان کویر است. یک مارمولک از زیر سنگ بیرون پریده و به سرعت در سایه‌ی سنگ دیگری پناه می‌گیرد. خارج از قاب، صدای بیل و کلنگ شنیده می‌شود. دوربین در پهنای بی‌روح کویر می‌چرخد و راینهولت جکسون دیده می‌شود، درحالی که مشغول درآوردن گل از یک گودال است.

### جکسون

باید همین باشه. باید همین باشه... همین جا بود.

با ناامیدی به کندن ادامه می‌دهد. حالا تا گردن داخل گودال فرورفته است.

### جکسون

همین جا علامت خورده بود. باید خودش باشه.

او تسلیم می‌شود و به سختی از گودال بیرون می‌آید. بیلش را با عصبانیت می‌اندازد و مشتش را به طرف آسمان می‌گیرد.

### جکسون

لعنت به تو، باب اپل‌بای. لعنت به تو. مگه بمیرم،

تقاص این کار رو ازش می‌گیرم.

## خارجی-دهکده-روز

صدای پیانوی میخانه در طول جاده شنیده می‌شود. کلانتر سایلاس تاکر از جاده عبور می‌کند و وارد میخانه می‌شود.

### داخلی-میخانه-روز

دود تمام میخانه را فراگرفته است. پیانو درحال نواختن است. مشتری‌ها سر میزها نشسته‌اند و مشغول نوشیدن هستند. کلانتر تاکر به طرف بار می‌رود.

### تاکر

ایب! باید با گرتا حرف بزنم.



ایب

صبح بخیر، کلانتر. گرتا در حال حاضر تشریف نداره. باهاش امری دارید؟

تا کر

باید با خودش حرف بزنم. می‌دونم اینجاست.

ایب

آم، کلانتر... خب، الان یه کم ناخوش احواله. چگونه بعداً برگردید؟

تا کر

این‌قد وقت منو تلف نکن، ایب. اگه دلت نمی‌خواد همین‌جا

دخلتو بیارم، بهتره بهش بگی بیاد.

ایب

ببین آقا. دارم بهت میگم...

گرتا

مشکلی نیست، ایب. خودم ردش می‌کنم.

از طرف مقابل بار، گرتا ظاهر می‌شود و به طرف کلانتر تا کر می‌رود. یک کیسه‌ی مخملی کوچک را روی بار شُر می‌دهد و به طرف تا کر می‌فرستد. تا کر دستش را دراز می‌کند و آن را می‌گیرد.

گرتا

دنبال همین می‌گشتی؟

تا کر کیسه را باز و دسته‌ای الماس را در مشتش خالی می‌کند.